

امام ابوحنیفه (رح) و مبارزه با استبداد سیاسی

نگارنده: فضل احمد احمدی*

چکیده

شهرت امام ابوحنیفه، به‌عنوان پرچم‌دار فقه و کلام اسلامی بر هیچ‌کسی پوشیده نیست. او که در زمان حکومت‌ها و امپراتوری‌های بزرگ جهان اسلام، یعنی امویان و عباسیان می‌زیست، در عمل و نظریه با استبداد سیاسی حاکم مبارزه می‌کرد. مبارزات علنی و حمایت او از مظلومان سبب شد بارها او را از سر اجبار به دربار بکشاند و حکام دستورات خویش را به او ابلاغ کنند؛ اما او هم‌چنان در برابر هیچ‌گونه استبدادی سر فرود نیاورد و سرانجام به خاطر امتناع از دستورات، که آن‌ها را خلاف شرع می‌دانست، زندانی کرد و در زندان جان به‌حق سپرد. روی کرد اساسی امام در قبال خودکامه‌گی و خودسری‌های حاکمان، مبارزهٔ مسالمت‌آمیز و آن‌هم با به چالش کشیدن عمل کرد آنان از دیدگاه فقهی بود، رویه‌یی که محدود به زمان حیات امام نشد، بل که هرروز بیش‌تر از دیروز گسترش یافت و سرانجام احناف هم‌چنان در تقابل با استبداد سیاسی قرار دارند. این موضوع زمانی اهمیت پیدا می‌کند که برحق بودن مبارزات امام در مقابله با استبداد وقت را به عیان می‌توان اثبات کرد. این پژوهش که به بررسی این مطلب پرداخته است، در پی یافتن پاسخ به این پرسش بوده است که: امام ابوحنیفه رحمه‌الله‌علیه چه نظر و دیدگاهی در قبال استبداد سیاسی داشت و از چه راه‌هایی به مبارزه با آن می‌پرداخت؟ با استفاده از روش توصیفی-تاریخی و با کمک از منابع کتاب‌خانه‌یی، این نتیجه به دست آمده که امام ابوحنیفه در هر دو دولت زمانش (امویان و عباسیان) در مقابل استبداد سیاسی مبارزه نموده و از مظلومان در برابر جبر و زور حکام و فرمان‌روایان حمایت کرده است؛ چنان‌که خود نیز قربانی مبارزه علیه استبداد شده است.

واژه‌گان کلیدی: امام ابوحنیفه، استبداد سیاسی، مبارزه، امویان، عباسیان.

ISSN

P: 2788-4155

E: 2788-6441

Received: 08 / 10 / 2022

Accepted: 06/ 12/ 2022

OPEN ACCESS <<https://ghalibqjournal.com/index.php/ghalibqjournal>>DOI: <https://doi.org/10.58342/ghalibqj.V39.I4.6>

Imam Abu Hanifah (RA) and the struggle against political tyranny

Author: Fazal Ahmad Ahmadi*

Abstract

The fame of Imam Abu Hanifah as the standard bearer of Islamic jurisprudence and theology is not hidden from anyone. Who lived in the time of the great governments and empires of the Islamic world, that is, the Umayyad's and the Abbasids, struggle against the ruling political tyranny in practice and theory. His public struggle and support for the oppressed caused him to be forcibly brought to the court many times and the rulers communicated their orders to him; But he still did not submit to any kind of tyranny, and finally, because of refusing the orders, which he considered to be against Sharia, he was imprisoned and died. The Imam's basic approach to the arbitrariness and arbitrariness of the rulers was a peaceful struggle and that too by challenging their actions from a jurisprudential point of view, a practice that was not limited to the time of the Imam's life, but which spread more every day than yesterday, and finally the Ahnaf are still in conflict with political tyranny. This issue becomes important when the rightness of the Imam's struggles against the tyranny of the time can be clearly proven. This research, which investigated this matter, sought to find an answer to this question: What was Imam Abu Hanifah's opinion and perspective on political tyranny and in what ways did he struggled against it? Using the descriptive-historic method and with the help of library sources, the conclusion was reached that Imam Abu Hanifah struggled against political tyranny in both governments of his time (Umayyads and Abbasids) and supported the oppressed against the coercion and force of the rulers and rulers. has done; As he himself has become a victim of the struggle against tyranny.

Key words: Imam Abu Hanifah, political tyranny, struggle, Umayyads, Abbasids.

* Academic Cadre of Hariwa Institute of Higher education, Faculty of Law and Political Science, Herat, Afghanistan(fazalahmadahmadi@gmail.com)

This article is licensed under a Creative Commons Attribution-Noncommercial-No Derivatives 4.0 International License.



۱. مقدمه

امام ابوحنیفه، دانش مند و فقیه بزرگ جهان اسلام، از نام‌آورترین فقهیان است، که عمر وی در راه مبارزه با استبداد حکومت‌ها و قدرت‌های زمان گذشته است. او که شغل تجارت را نیز به پیش می‌برد، از چندین جهت با حاکمان وقت سر تنازع داشت. هیچ فقیهی در آن زمان (و نه بعد از آن) وجود نداشت تا نظریات و دیدگاه‌های فقهی وی را به چالش بکشد؛ بل که ابوحنیفه همیشه دیدگاه‌ها و نظریات فقهیان دربار را به چالش می‌کشید و آن‌ها را ابطال می‌کرد. دولت‌های زمان در حد ممکن خواستند توجه امام را به خود جلب کنند و وی را در دست‌گاه دولتی به منصب عالی، مانند قاضی القضاات برگزینند؛ اما امام از پذیرش منصب‌های دولتی امتناع ورزید و هم‌چنان چالش بر حاکمیت دولت‌ها تلقی می‌شد، تا این که سرانجام با توطئه‌های دشمنان و ترس دولت از این که طرف‌داران امام علیه دولت قیام کنند و آنان را از اریکه قدرت فروبشانند، دولت عباسیان وی را زندانی کرد و پس از چندی در یک توطئه سیاسی جان به‌حق سپرد.

نظریات و دیدگاه‌های امام در هر زمینه راه‌گشا و گاه مسأله‌ساز بوده است. یکی از مجموعه دیدگاه‌های امام، مبارزات سیاسی وی علیه استبداد سیاسی حاکمیت‌های زمان خود بود. او که به روش‌های مختلف در امر مبارزه با استبداد سیاسی همت می‌گماشت، بارها در تقابل مستقیم با خلفای اموی و عباسی مواجه شد و هر بار با استدلال‌های فقهی و کلامی خاص خود، توانست طرف مقابل را به برحق بودن سخن خویش به چالش بکشد. اهمیت واقعی مبارزات امام در همان دیدگاه‌های فقهی او نهفته است، دیدگاه‌هایی که تاکنون تعداد بسیاری از مسلمانان از آن بهره می‌برند.

در زمینه فعالیت حقوقی - فقهی و سیاسی امام ابوحنیفه کتاب‌ها و مقالات متعدد به رشته تحریر در آمده است؛ اما آن‌چه در این میان با تعمق بیش‌تر مورد دقت قرار نگرفته است، مبارزه امام ابوحنیفه در قبال استبداد سیاسی است. هر چند در هر یک از کتاب‌های مناقب که در مورد امام ابوحنیفه نوشته شده و کتاب‌های تاریخی اشارات مفصل در این مورد به چشم می‌خورد، اما هیچ اثر مستقلی در این زمینه وجود ندارد و یا حداقل در دست‌رس نگارنده قرار نگرفته است.

هدف از بررسی این موضوع آن است تا به تبیین دیدگاه امام در امر استبداد سیاسی پرداخته شود؛ این که امام در این زمینه، چه به‌گونه نظری و چه عملی، چه راه‌کارهایی را در پیش گرفت و با استفاده از روش‌های گوناگون چه عمل‌کردی را در قبال جو استبداد سیاسی حاکم اختیار کرد.

باتوجه به اهداف این پژوهش، این تحقیق در پی یافتن پاسخ به این پرسش‌ها است که: امام ابوحنیفه چه نظر و دیدگاهی در قبال استبداد سیاسی داشت و از چه راه‌هایی به مبارزه با آن می‌پرداخت؟

جهت یافتن پاسخ به سوال فوق، از منابع کتابخانه‌یی و سایر منابع قابل دسترس استفاده و سپس با روش توصیفی- تاریخی، باتوجه به محدوده زمانی حیات ابوحنیفه (۸۰-۱۵۰ هـ.ش) مورد تحلیل قرار گرفته است.

فرضیه مقدماتی نشان از آن دارد که: امام ابوحنیفه در هیچ شرایطی با استبداد سیاسی سرسازش نداشته است؛ بل که در موارد مختلف با استفاده از ابزارهای گوناگون با استبداد سیاسی حاکمان زمان مبارزه کرده است. این مبارزات که تا جواز حمله مسلحانه علیه استبداد به پیش می‌رفت، طور مؤثر واقع شد، که توانست کاخ استبداد را فرو بریزاند.

نتایج این پژوهش حاکی از این است که: امام ابوحنیفه نه تنها یک فقیه، بل که یک سیاستمدار واقعی نیز بوده است؛ چنان که بر امور سیاسی کاملاً واقف بوده و در زمان‌های متفاوت تصمیم‌های سیاسی خردمندانه‌یی را اتخاذ کرده است. او در امر مبارزه با استبداد سیاسی از روش‌های مختلفی بهره برده و حاکمان مستبد را به چالش کشیده است. دیدگاه‌های فقهی او در زمینه استبداد سیاسی منحصر به زمان حیات وی باقی نمانده است؛ بل که پس از او شاگردانش به توسعه این دیدگاه پرداختند و با تبیین و توضیح بیش‌تر، بر دامنه و گستره این نظریات افزودند. اکنون پس از چهارده قرن، این نظریات و دیدگاه‌ها، هم‌چنان راه‌گشای مبارزان واقعی اسلام در قبال استبداد سیاسی حاکمان زمان است.

۲. استبداد سیاسی «ام‌الفساد»

نخستین مشکلی که مسلمانان در تاریخ خود با آن دست‌به‌گریبان شدند، کوتاهی در مورد اصل و قاعده «شورا» و تغییر خلافت راشد به «فرمان‌روایی خودکامه» بود. پدیده‌یی که برخی از اصحاب و بزرگان آن عصر آن را «پادشاهی کسرابی» یا «امپراتوری رومی» می‌نامیدند. این بدان معنا بود که بیماری استبداد پادشاهی و امپراتوری از طریق سرزمین‌هایی که فتح گردیده بودند، میان مسلمانان سرایت نموده بود.

حق آن بود که مسلمانان از وضع و حال آن‌ها درس عبرت می‌گرفتند و از معاصی و رذایلی که زمینه‌ساز و زوال حکومت‌های امپراتوری و پادشاهی بود، پرهیز می‌کردند؛ اما متأسفانه مسلمانان از بدترین و زشت‌ترین پدیده موجود در زنده‌گی سیاسی آن‌ها که پدیده استبداد و خودکامه‌گی بود، با آغوش باز استقبال کردند و آن را در ساختار حکومت خود به کار بردند؛ حکومتی که اساساً باید کسانی زمام امور آن را در اختیار می‌گرفتند که از خودکامه‌گی، استکبار و فساد پرهیز می‌نمودند (قرضاوی، ۱۳۹۶: ۱۸۶).

این واقعیت‌های تأسّف‌بار و ناهنجاری‌هایی که امروزه مسلمانان به آن مبتلا گردیده‌اند. در واقع از همان ابتدای حکومت‌های قدرت‌مند اسلامی دامن‌گیر آن بود؛ همه پیامدهای وجود حکومت‌های استبدادی است که با بهره‌گیری از زر و زور و تزویر بر آنان تحمیل گردیده است.

۳. ابوحنیفه و امویان

امام ابوحنیفه در زمان خلافت عبدالملک بن مروان، خلیفه اموی در سال ۸۰ هـ در کوفه به دنیا آمد و در آن زمان، حجاج بن یوسف والی عراق بود (بغدادی، ۲۰۰۱ م، ۱۵/۴۴۵). ابوحنیفه، ۵۲ سال از عمر خویش را در زیر سایه دولت اموی سپری کرد و ۱۸ سال دیگر را در عهد عباسیان گذراند (ابوزهره، ۱۹۴۷ م: ۳۶). هنگام مرگ حجاج، ابوحنیفه ۱۵ سال عمر داشت و در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز، خلیفه عادل اموی جوان بود. بعد از مرگ حجاج، یزید بن المهلب، خالد بن عبدالله القسری، نصر بن یسار و ابن هبیره والی ظالم و آخرین والی اموی در عراق بودند، که ابوحنیفه حکومت‌داری همه آن‌ها را شاهد بود. کوفه در آن هنگام مرکز مهم عراق خوانده می‌شد؛ چرا که بعدها در زمان دولت عباسیان شهر بغداد توسط منصور ساخته شد (المودودی، ۱۹۷۸ م: ۱۴۹).

سیاست دولت اموی بر سیادت قوم عرب و تحقیر ملل دیگر، نظیر اهل فارس، که موالی خوانده می‌شدند، مبتنی بود؛ خصوصاً در خراسان خشونت و قساوت امویان نسبت به مغلوب‌شده‌گان بیش‌تر بود؛ به‌گونه‌یی که موالی از تمام حقوق و شئون مدنی و اجتماعی محروم بودند و حتا حق ساختن سلاح و بر اسب‌نشستن را نداشتند؛ از این‌رو، خراسان به یکی از مراکز مهم مخالفت با آنان تبدیل شده بود (خضری، ۱۳۸۴: ۸).

هم‌چنین در روزگار خلافت امویان با تازه‌مسلمانان غیرعرب به‌عنوان نامسلمانان برخورد می‌کردند و با آن‌که آنان اظهار اسلام می‌نمودند، بر آنان خراج و جزیه تحمیل می‌شد. در این زمان جزیه و خراج دو منبع مهم برای سر پا نگه‌داشتن اقتصاد خلافت اموی محسوب می‌شد. امام ابوحنیفه در برابر این برخورد سیاسی تبعیض‌آمیز و نژادپرستانه خلافت اموی، به‌صورت‌های گوناگونی مقابله کرد. از یک‌سو بر این تأکید داشت که عمل نکردن به فرایض شرعی، رکنی از ارکان ایمان به‌شمار نمی‌رود و برای دفاع از این نظریه، استدلال می‌کرد که گاهی اتفاق می‌افتد که عمل از ایمان ساقط می‌شود؛ به‌گونه‌ی مثال فرض بودن نماز از زنی که گرفتار عادت ماهانه است برداشته می‌شود، بدون این‌که چنین شخصی کافر گفته شود؛ از سوی دیگر، ابوحنیفه با طرح دیدگاه‌های فقهی و کلامی‌اش، جد جهد بلیغ ورزید که مساوات و برابری را میان مسلمانان _ قطع‌نظر از نسبت‌های نژادی و قومی‌شان _ برقرار کند. برای نمونه، او ایمان را پدیده‌یی تفکیک‌ناپذیر که زیادت و نقصان را نمی‌پذیرد، تلقی می‌کرد.

امویان برای این که بتوانند اصول و اندیشه سیاسی خویش را به گونه آرام به مردم بقبولانند در قدم نخست نیاز به کمک و همیاری عالمان اسلام داشتند؛ از این رو، باری ابن هبیره به محضر امام ابوحنیفه عرض کرد: جناب شیخ! اگر حضرت عالی در حضور و رفت و آمد خود نزد ما بیفزایی از ما استفاده خواهی کرد و به ما هم نوبت استفاده از شما خواهد رسید؛ امام ابوحنیفه در پاسخ به وی گفت: اگر شما اجازه حضور در مجالس خاص خود داده و با احترام ویژه من را از مقربان قرار دهید در فتنه گرفتارم خواهید کرد و اگر من را دور نگه دارید یا بعد از مدتی از تقرب و مورد احترام قرار دادن اخراج کنید، پس خواهی نخواهی در غم و اندوه گرفتارم خواهید کرد (حقانی، ۱۳۷۹: ۵۶). به نظر می رسد حکومت امویان در وهله اول برای این که جمعی از عالمان را با خود داشته باشند تا این که حضور آنان بیانگر برحق بودن حکومت شان باشد، از راه های مسالمت آمیز وارد کار شده است و بعد از این که عده یی از عالمان به خصوص امام ابوحنیفه به عنوان عالم و دانش مند نام آور آن دیار، از تقرب با آنان سر باز زد، برای توبیخ، مورد تازیانه زدن قرار گرفته اند. البته در این میان عده ی زیادی هم با حکومت امویان همراه شدند، که از آن میان می توان به ابن ابی لیلی اشاره کرد، که در حکومت اموی ها و سپس در حکومت عباسی به مدت سی و سه سال قضاوت کوفه را عهده دار بود.

از آن جایی که باورهای کلامی ابوحنیفه تا حدودی انگیزه های سیاسی و ایدئولوژیک وی را برملا می کرد، این باورها از سوی مخالفان و دشمنان ابوحنیفه برای ضربه زدن به ایشان مورد بهره برداری قرار گرفته است (نجار، ۱۳۹۵: ۵).

۴. روابط ابوحنیفه با حکومت امویان

عالمان به دلیل تسلط بر مبانی فقه و کلام اسلامی، می توانند نقش مهمی در صورت بندی مبانی مشروعیت قدرت خلافت اسلامی ایفا نمایند و به عنوان نظریه پردازان قدرت، در خدمت خلافت قرار گیرند؛ چنان که در خلافت اموی ها، برخی از عالمان چنین نقشی را برعهده گرفته بودند و به حمایت از امویان پرداختند؛ در مقابل، عده دیگری از عالمان، به عنوان منتقدان جدی خلافت، به رد دیدگاه های فقهی آنان پرداخته و عمل کرد خلفا را زیر سؤال بردند (دلیر و کریمی قهپی، ۱۳۹۴: ۳۵).

در این میان امام اعظم ابوحنیفه در گروه دومی جای می گیرد؛ زیرا چنان که از شواهد برمی آید، او یکی از منتقدان جدی حکومت امویان بود و در مقابله با آن ها از روش های گوناگونی برای براندازی حکومت آنان استفاده کرد و هیچ مبانی شرعی و دینی به ادامه سلطنت آنان نمی دید (ابوزهره، ۱۹۴۷: ۳۶)؛ چنان که قبلاً توضیح داده شد، از عدم پذیرش روابط گرفته تا حمایت از مخالفان اموی ها و تشویق دیگران و همیاری با زین العابدین، منحرف کردن فرماندهان از اوامر حاکمان و مورد

لت و کوب قرار گرفتن خود امام، نشان می‌دهد که ایشان از ابتدای تأسیس حکومت امویان، با آنان رابطه خوب نداشته؛ بل که همواره در تقابل با آنان قرار گرفته است.

روایت است، وقت زید بن علی زین‌العابدین علیه هشام بن عبدالملک در سال ۱۲۱ قیام کرد، ابوحنیفه گفت: خروج او مانند خروج پیامبر^(ص) در روز بدر است^۱. به او گفتند پس چرا تو با او خارج نشدی؟ ابوحنیفه گفت: امانت‌های مردم مانع‌ام شد. به ابن ابی لیلی واگذار کردم؛ اما قبول نکرد، ترسیدم بمیرم بدون این که کسی از آن‌ها آگاه باشد. هم‌چنین روایت است که در عذرخواهی خویش از عدم خروج با زین‌العابدین گفت: اگر می‌دانستم که به او خیانت نمی‌کنند؛ چنان‌که به پدران وی خیانت کردند، با او جهاد می‌کردم که او امام بر حق است؛ اما با مالم او را کمک می‌کنم. سپس به وی ده هزار درهم فرستاد و به فرستاده خود گفت، معذرت من را پیش‌کش کند؛ بنابراین، این دو روایت بیان‌گر آن است که امام ابوحنیفه انقلاب علیه اموی‌ها را شرعاً جایز می‌دانست (ابوزهره، ۱۹۴۷: ۳۷؛ الاصفهانی، بی‌تا: ۳۱۳).

ربیع می‌گوید: یزید بن عمر بن هبیره، والی عراق در زمان مروان بن محمد آخرین پادشاه اموی‌ها (۱۳۰ هـ)، من را فرستاد نزد ابوحنیفه تا این که عهده‌دار بیت‌المال شود؛ اما ابوحنیفه نپذیرفت، هبیره ابوحنیفه را شلاق زد. هم‌چنین روایت است که در زمان ابن هبیره در عراق فتنه ظهور کرد، ابن هبیره فقیهان را خواست و به هر یک از آن‌ها منصب داد و خواست مهر دولت را به ابوحنیفه بدهد تا این که هیچ حکم و چیزی از بیت‌المال بدون سرپرستی وی انجام نشود؛ اما ابوحنیفه از پذیرفتن آن ابا ورزید. ابن هبیره سوگند یاد کرد، که اگر نپذیرد وی را مورد ضرب‌وشتم قرار دهد؛ فقیهان به ابوحنیفه گفتند: تو را به خدا قسم می‌دهیم، به دست خود، خود را هلاک مکن! هیچ کدام ما از این کار راضی نیستیم؛ اما جای‌گزین قبول آن نمی‌یابیم؛ ابوحنیفه گفت: اگر از من بخواهند که دروازه‌های مسجد را برای آنان بازکنم، نمی‌کنم؛ درحالی که از من می‌خواهند تا گردن مسلمان را بزنم و کشتن مسلمان بعد از شرک از گناهان کبیره است. به خدا قسم این کار را نمی‌کنم. سپس دست‌گاه قدرت وی را زندانی کرد و تا دو هفته وی را نزدند؛ اما بعداً وی را چهارده شلاق زدند. به روایت دیگر، همه‌روزه وی را می‌زدند تا این که فردی نزد ابن هبیره آمد که ابوحنیفه از ضرب‌وشتم به مرگ رسیده است، ... بعدها ابن هبیره راه را بر وی باز کرد و ابوحنیفه به‌سوی مکه فرار کرد (الهیتمی، ۱۳۲۴: ۶۶ و الصیمری، ۱۹۸۵: ۶۶).

هم‌چنین از ربیع بن عاصم روایت است: یزید بن عمر بن هبیره من را نزد ابوحنیفه فرستاد تا این که منصب قضاوت را عهده‌دار شود؛ اما وی از قبول آن ابا ورزید و او را بیست شلاق زدند.

^۱ حمایت ابوحنیفه از زید بن علی سبب شده است که عده‌ای او را زیدیه بخوانند؛ چنان‌که بسیاری از اصول، میان حنفی‌ها و زیدیه‌ها مشترک است؛ اما واقیت آن است که ابوحنیفه صاحب رأی و مذهب جداگانه است و هیچ‌گاه زیدیه نبوده است.

هم‌چنین از ابن نصر روایت است، که از اسماعیل بن سالم شنیده است ابوحنیفه را به خاطر نپذیرفتن مقام قضاوت زند و امام احمد بن حنبل هنگامی که از این واقعه خبردار شد، به خاطر ابوحنیفه از سر ترحم گریه کرد و این در حالی بود که امام احمد نیز چندی قبل مورد ضرب و شتم قرار گرفته بود. ابو الاحوص می‌گوید: بر سر ابوحنیفه در زندان شدیداً کوفتند، ابن ابی لیلی و ابن شبرمه در مسجد بودند، که از این کار باخبر شدند. ابن ابی لیلی از این عمل از آن جایی که با ابوحنیفه دشمنی داشت خوش حال شد. ابن شبرمه گفت: نمی‌دانم این مرد چه گفته است؛ اما نسبت به ما دوتا بر ما مهربان‌تر است، ما دنیا را می‌خواهیم به او نمی‌رسیم؛ اما او به خاطر این‌که دنیا را بگیرد، شلاق می‌خورد؛ ولی از گرفتن آن ابا می‌ورزد (الصیمری، ۱۹۸۵م: ۶۷).

عبدالله بن محمد بزاز، از ثنا مکر از ابن مغلّس از یحیی بن اکثم می‌گوید: از ابن داوود شنیده‌ام که ابن هبیره می‌خواست ابوحنیفه را عهده‌دار منصب قضاوت کوفه نماید، ابوحنیفه از آن امتناع ورزید و ابا کرد، ابن هبیره سوگند یاد کرد، اگر عهده‌دار نشود با شلاق بر سر آن بزند؛ به روایت دیگر با امتناع ابوحنیفه، ابن هبیره وی را ۱۱۰ شلاق در هر روز ۱۰ شلاق زد تا سرانجام وی را آزاد کرد و ابوحنیفه رفت (بغدادی، ۱۵ / ۲۰۰۱م: ۴۴۸). ابوحنیفه گفت: ضرب‌وشتم دنیا از آهن آتشی آخرت بر من آسان‌تر است. به خدا قسم اگر من را بکشی بازهم قبول نخواهم کرد. سخنان ابوحنیفه را به ابن هبیره گفتند. ابن هبیره گفت: این کیست که بر سوگند من سوگند یاد می‌کند؛ سپس ابوحنیفه را خواست و گفت اگر قبول نکند تا زمان مرگ بر سرش بزند. ابوحنیفه گفت پس بکش، ابن هبیره امر کرد و بیست شلاق بر سرش زدند. ابوحنیفه به ابن هبیره گفت: جای‌گاه خود را نزد خداوند ببین از جای‌گاه کنونی من بدتر است. من را تهدید نکن؛ زیرا من لا اله الا الله می‌گویم و به خداوند سوگند که در جایی به خاطر من از تو پرسان خواهد کرد، که هیچ جواب نداری، ... ابوحنیفه در زندان بود سروصورتش از ضرب ورم کرده بود. ابن هبیره می‌گوید: پیامبر (ص) را در خواب دیدم، که به من می‌گوید: از خدا نمی‌ترسی که مردی از امتی من را بدون جرم مورد ضرب‌وشتم قرار می‌دهی و تهدید می‌کنی؟ آزادش کن و او را نزد من بفرست (الصیمری، ۱۹۸۵م: ۶۸ و الذهبی، ۲۰۰۲م: ۴۷).

از اسماعیل بن حماد بن ابوحنیفه روایت است که همراه پدرم از کناسه می‌گذشتیم. پدرم (حماد) گریه می‌کرد. گفتم پدرم چرا گریه می‌کنی؟ گفت: پسر جان در همین منطقه، ابن هبیره پدرم را به خاطر این‌که عهده‌دار منصب قضاوت شود، ده روز مورد ضرب قرار داده است. هر روز ده شلاق وی را می‌زد (بغدادی، ۱۵ / ۲۰۰۱م: ۴۵۰؛ الغزی، بی‌تا: ۶۲).

مروان بن معاویه می‌گوید: از محمد بن جعفر بن محمد شنیدم که می‌گفت: خداوند ابوحنیفه را رحمت کند، که دوستی خود را با حمایت زید بن علی به اثبات رسانید (التیمی، بی‌تا: ۳؛ الاصفهانی، بی‌تا: ۱۴۰).

از فضل بن زبیر روایت است که ابوحنیفه گفت: از فقیهان کی با زید (در قیام) هم کار است؟ گفتند: سلیمه بن کھیل، حجاج بن ابی زیاد، هرون بن سعد، هاشم بن البرید، ابوهاشم الرمانی، حجاج بن دینار و دیگران. ابوحنیفه به من گفت (فضل بن زبیر): به زید بگو از تو نزد من چیزهایی است که به جهاد علیه دشمن تو را کمک می کند. تو و یاران تو در لشکر و نیاز به سلاح دارید؛ سپس آن ها را با من نزد زید فرستاد و او هم پذیرفت (همان: ۱۴۱).

۵. نقش ابوحنیفه در سقوط امویان

بسیاری از مورخان یکی از علل اصلی سقوط دولت امویان را مخالفت و مبارزه احزاب و نهضت های سیاسی و مذهبی، نظیر حنفی ها، شیعه ها، خوارج، مرجئیه ها و... که بخش بزرگی از توان نظامی و سیاسی اموی ها را نابود کرد یا در معرض نابودی قرارداد، می دانند (خضری، ۱۳۸۴: ۴). امام ابوحنیفه در امر مبارزه سیاسی علیه حکومت اموی ها تا جایی فعالیت کرد، که مانع عملیات نظامی و فعالیت های نظامی فرماندهان اموی علیه مخالفان سیاسی آنان، به ویژه فرزندان حضرت علی می شد. چنان که مانع فعالیت های نظامی حسن بن قحطبه شد و این امر تأثیر شگرف بر اضمحلال نیروی نظامی اموی ها داشت (ابوزهره، ۱۹۴۷: ۱۸۰).

۶. ابوحنیفه و عباسیان

۶-۱. جو سیاسی حاکم در زمان عباسیان

دعوت دولت عباسیان توسط محمد بن علی بن عبدالله بن عباس ^{رضی الله عنہم}، برای از میان برداشتن دولت اموی و دعوت به سوی آل بیت، از سال ۱۰۰ هجری شروع شد. در ابتدا دعوت کننده گان به سوی عراق و خراسان روی آوردند. محمد بن علی در سال ۱۲۴ هجری وفات کرد. بعد از مرگ پدر، پسر وی ابراهیم بن محمد بن علی دعوت را ادامه داد و در عهد خلیفه آخر اموی ها مروان بن محمد (۱۲۷-۱۳۲ هجری) دعوت شدت پیدا کرد (حوی، ۲۰۰۲: ۵۱). دعوت ابراهیم در حمیمه آردن و در کوه های شراه گسترش پیدا کرد، بعدها دست گیر شد و در زندان (۱۳۲ هجری) وفات و یا کشته شد؛ سپس نخبه های دعوت عباسی بیرون شدند و بر اساس وصیت ابراهیم، برادرش عبدالله بن محمد معروف به سفاح شروع به دعوت کرد و بیعت گرفت. عراق، خراسان و شهرهای شام را فتح کرد. مروان به مصر فرار کرد و در آن جا دست گیر و در سال (۱۳۲ هجری) کشته شد. این گونه دولت اموی ها خاتمه یافت و دولت عباسیان برپا شد و اولین خلیفه عباسیان ابوالعباس عبدالله بن محمد معروف به سفاح تعیین شد و تا سال ۱۳۶ هجری خلافت وی دوام یافت. بعد از وی برادرش ابوجعفر منصور عهده دار خلافت گردید (همان: ۵۲).

ابوحنیفه در ابتدای حاکمیت دولت عباسیان به هم‌کاری آنان گرایش داشت و فقیهان را به حمایت از آنان ترغیب می‌نمود؛ زیرا در زمان اموی‌ها مورد ضرب‌وشتم قرار گرفته بود و از ظلم آنان به مکه رفته بود و در هنگام برپایی دولت عباسیان به کوفه برگشت (التیمی، بی‌تا: ۷)؛ اما بعد از مشاهده ظلم از سوی عباسیان علیه آل بیت رسول الله (ص) موقف وی تغییر کرد و به سوی اولاد علی گرایش پیدا کرد و اظهار محبت ابوحنیفه به‌گونه علنی بود. به‌خصوص در زمان خروج محمد (النفس الزکیه) بن عبدالله^۲ بن الحسن در سال ۱۴۵هـ علیه حکومت عباسیان در مدینه و ابراهیم برادر نفس زکیه در عراق (حوی، ۲۰۰۲: ۴۸). بیش‌ترین یاران النفس الزکیه در این مبارزه اهل خراسان بودند؛^۳ از این‌رو عندالموقع به کمک النفس الزکیه رسیده نمی‌توانستند؛ باین‌حال، محبت خاص با النفس الزکیه داشتند. روایت است که امام مالک در مدینه منوره به قیام همراه محمد (النفس الزکیه) فتوا داد. ابن جریر و ابن کثیر روایت کرده‌اند که امام مالک به بیعت مردم با النفس الزکیه فتوا داد. مردم گفتند: بیعت منصور بدوش ما است. امام مالک گفت: شما با اجبار بیعت کرده‌اید. برای مجبور، بیعت نیست. مردم مبتنی بر سخن امام مالک با النفس الزکیه بیعت کردند و مالک به خانۀ خویش رفت (ابوزهره، ۱۹۴۷: ۴۵ و الدسوقی، ۱۹۸۷: ۵۱).

۶-۲. روابط ابو جعفر منصور و ابوحنیفه

به روایت بیش‌تر مناقب‌نویسان: «ابو جعفر منصور در نماز صبح، از مرگ ابن ابی لیلی باخبر شد و گفت: کوفه از حاکم عادل خالی گشت و سپس امر فرمود تا ابوحنیفه، سفیان، مسعر و شریک را حاضر کنند» (بغدادی، ۱۵ / ۲۰۰۱: ۴۴۵). امیر کوفه افرادی را نزد هر یک فرستاد و آنان را نزد ابو جعفر منصور بردند. ابوحنیفه به دیگران (سفیان، مسعر و شریک) گفت در مورد تخمین بزنم این‌که من آزاد می‌شوم. مسعر دیوانه تلقی می‌شود. سفیان فرار می‌کند و شریک مبتلا می‌شود. هر سه رفتند. نزدیک بغداد که رسیدند، سفیان به بهانه قضای حاجت خود را کنار کشید. شحنه یا نفر منصور منتظر ماند تا سفیان برگردد. سفیان کشتی را سوار شد و به ناخدای کشتی گفت: «اگر با من هم‌کاری نکنی من را ذبح می‌کنند». این تأویل حدیث پیام‌بر (ص) بود که فرمودند: «من جعل قاضیا ذبح بغير سکین»؛ یعنی هر کس عهده‌دار منصب قضا شود، درواقع بدون چاقو ذبح‌شده است؛ هم‌چنان مقداری پول به ناخدای کشتی داد و او هم وی را در ربود. موکل یا نفر منصور سفیان را جست‌وجو کرد؛ ولی نیافت و بدین‌گونه سفیان فرار کرد.

سه نفر دیگر نزد ابو جعفر منصور حاضر شدند. مسعر به منصور گفت: دستان خود را بده و گفت خوب هستی اولاد و حیوانات شما چه‌طور اند؟ منصور گفت: مسعر را بیرون کنند او دیوانه است.

^۲. روایت است که ابوحنیفه یکی از شاگردان عبدالله بن الحسن بوده است و از این‌رو از پسران وی حمایت می‌کرده است.

سپس به ابوحنیفه گفت: عهده دار منصب قضا شود؛ اما ابوحنیفه از قبول آن امتناع کرد. منصور سوگند یاد کرد که بپذیرد. ابوحنیفه نیز قسم خورد این که نپذیرد. این سوگند سه بار میان ابوحنیفه و منصور تکرار شد، تا این که ربیع حاجب روی خود را به طرف ابوحنیفه کرد و گفت: مگر نمی بینی که امیرالمؤمنین سوگند یاد می کند؟ ابوحنیفه گفت: امیرالمؤمنین نسبت به من در پرداخت هدیه قسم خویش تواناتر است. منصور به زندانی نمودن ابوحنیفه امر کرد (بغدادی، ۱۵ / ۲۰۰۱: ۴۵۰)؛ سپس وی را خواست و گفت: آیا در آن چه قرار داریم تشویق می کنی؟ (کنایه از وخیم بودن اوضاع) ابوحنیفه گفت: خداوند امیرالمؤمنین را صالح گرداند. ای امیرالمؤمنین، از خدا بترس، کسی را که از خدا نمی ترسد در امانت خویش شریک نکن. به خدا قسم که در حالت عادی مطمئن نیستم و در حال غضب چه گونه مطمئن باشم؟! برای این کار مناسب نیستم. منصور گفت: دروغ می گویی. تو برای این کار صالح هستی. ابوحنیفه گفت: ای امیرالمؤمنین خودت حکم کردی؛ اگر صادق باشم، گفتم امیرالمؤمنین که صالح نیستم؛ اگر دروغ گو باشم، چه گونه لازم می بینی که یک دروغ گو را عهده دار قضاوت کنی (بغدادی، ۱۵ / ۲۰۰۱: ۴۵۱؛ الذهبی، ۶ / ۱۹۹۶: ۴۰۲). ضمناً من آدم مولی (غیر عرب) هستم و عرب به این راضی نمی شود که یک بیگانه بر آنان قاضی باشد. منصور امر کرد تا ابوحنیفه را به زندان ببرند؛ سپس منصور قضاوت را به شریک عرضه کرد و او هم پذیرفت. ثوری می گوید شریک نیز می توانست فرار کند؛ ولی نکرد» (الأفغانی، ۱۳۹۹: ۲۸).

روایت است که باری منصور مالک بن انس، ابن ابی ذئب و ابوحنیفه را جمع کرد و از آن ها در مورد این که آیا مستحق خلافت است یا خیر، سؤال کرد... ابوحنیفه در پاسخ گفت: ... تو درحالی به خلافت رسیده ای که حتا دو نفر از اهل تقوی بر آن اجماع ندارند؛ درحالی که خلافت از اجماع و مشورت مؤمنین به دست می آید (الصیمری، ۱۹۸۵: ۶۹ و ابوزهره، ۱۹۴۷: ۱۸۵).

محمد بن علی بن عفان العامری از نمر بن حدّاد از ابویوسف روایت می کند این که: منصور ابوحنیفه را خواست. ربیع حاجب (در روایت دیگر محمد بن اسحاق بوده است) که با ابوحنیفه دشمنی داشت، گفت: ای امیرالمؤمنین، این آدم با پدرکلان تو ابن عباس مخالفت می کند. ابن عباس می گفت: اگر کسی سوگند یاد کرد و سپس بعد از یک یا دو روز استثناء کرد، جواز دارد، این آدم (ابوحنیفه) به استثناء جز بالفعل جواز نمی دهد.

ابوحنیفه گفت: ای امیرالمؤمنین: مقصد ربیع این است که بیعت از شما بر لشکری شما نیست. منصور گفت: چه گونه؟ ابوحنیفه گفت: سوگند یاد می کنند، بعداً می روند در خانه های شان و در آن جا استثناء می کنند و سوگند آنان باطل می شود. منصور خندید و گفت: ای ربیع با ابوحنیفه در تقابل قرار نگیر (الذهبی، ۱۴۰۸: ۴۷؛ بغدادی، ۱۵ / ۲۰۰۱: ۴۹۹ و الکملائی: ۲۰۰۷: ۶۲).

از یوسف السمعی روایت است که: ابوجعفر منصور چندبار سی هزار درهم را به ابوحنیفه جایزه داد. هنگامی که ابوحنیفه را به بغداد آوردند، گفت: ای امیرالمؤمنین من در بغداد بیگانه هستم و جایی برای ذخیره کردن آن‌ها ندارم. این را در بیت‌المال بگذار. هرزمان که می‌رفتم، آن‌ها را می‌گیرم. ابوجعفر منصور قبول کرد. هنگامی که ابوحنیفه وفات کرد، امانت‌های مردم را از خانه ابوحنیفه بیرون کردند. ابوجعفر منصور گفت: ابوحنیفه ما را فریب داد (المقدسی، بی تا: ۷۳).

حمیری از پدرش روایت می‌کند که گفت: هنگامی که منصور ابوحنیفه را از کوفه به بغداد خواست، من همراهش بودم. زمانی که به بغداد در دارالخلافه رسیدم، منصور وی را طلبید. ناوقت با رنگ پریده بیرون شد. از ایشان در مورد سؤال کردم. گفت: منزل منزل یعنی در خانه می‌گویم. همراهش روان شدیم و گفت: من را به قضاوت دعوت می‌کند و به او گفتم که من صالح نیستم و من می‌دانم شواهدی بر مدعی و سوگند بر منکر است؛ اما برای قضاوت جزء مرد صالح نیست، که بر تو (منصور)، پسرت و لشکریان تو حکم کند. من این توانایی را ندارم و تو من را دعوت می‌کنی؛ چرا بر خودم واگذار نمی‌کنی تا بروم. منصور گفت: چرا هدایایم را قبول نمی‌کنی؟ گفتم: امیرالمؤمنین از مال خویش چیزی را به من نفرستاده؛ لذا رد کردم. اگر از مال خویش می‌فرستاد، می‌پذیرفتم؛ بل که امیرالمؤمنین از بیت‌المال مسلمانان فرستاده. من در بیت‌المال مسلمانان حق ندارم. من از کسانی که جهاد می‌کنند نیستم تا از بیت‌المال بگیرم و از فرزندان مجاهدان هم نیستم تا بگیرم. از فقراء هم چنان نیستم تا آن چه فقراء می‌گیرند بگیرم. منصور گفت: پس برخی شاید قضات به سوی تو آیند و به تو نیاز داشته باشند (غاوجی، ۱۹۹۳: ۹۱ و الشکعه، ۱۹۸۳: ۱۳۲).

ابن بزاز در مناقب ابوحنیفه می‌نویسد که اهل موصل علیه منصور قیام می‌کردند و این درحالی بود که منصور بر آنان شرط گذاشته بود، این که اگر قیام کنند، خون آنان بر وی حلال است (کشتن‌شان حلال است). منصور فقیهان را جمع کرد و در میان آن‌ها ابوحنیفه نیز حضور داشت. منصور گفت: آیا درست نیست که آن حضرت (ص) فرمودند که مؤمنان بر شروط خویش‌اند^۳ و اهل موصل شرط بستند این که علیه من قیام نکنند و اکنون بر والی من قیام کردند؛ پس خون آنان بر من حلال است. مردی گفت: دست تو بر آنان باز است و این در مورد آنان درست است؛ اگر عفو کنی، تو از اهل عفو هستی و اگر مجازات کنی مستحق آن هستی. منصور به ابوحنیفه گفت: ای شیخ، تو چه می‌گویی، آیا ما در خلافت نبوت و بیت‌امان نیستیم؟ ابوحنیفه گفت: آن‌ها با تو در مورد چیزی شرط بستند که مالک آن نیستند و تو با آنان در مورد چیزی شرط بستنی که از آن تو نیست؛ چرا که خون مسلمان به جز سه مورد، دیگر حلال نمی‌شود؛ پس اگر مجازات کنی، کسی را مجازات کرده‌ای که خون‌شان حلال نیست و به شرط خداوند اگر وفا کنی سزاوارتر است. منصور امر کرد تا همه بیرون

۳. المؤمنون عند الشروطهم

شوند. همه رفتند و دوباره ابوحنیفه را خواست و گفت: ای شیخ، سخن همانی بود که گفتم، به شهر خود برو و دیدگاه مردم را نسبت به آنچه هست تغییر نده و دست خوارج را باز نکن (غاوجی، ۱۹۹۳: ۳۶۰ و الصیمری، ۱۹۸۵: ۷۰).

منصور باری گفته بود: «ای مردم، بدانید که من مظهر قدرت خداوند در سرزمین او هستم. براساس یاری و تأیید اوست که امور سیاسی را اداره می‌کنم؛ و نگاه‌بان بیت‌المال گردیده‌ام و براساس اراده اوست که در آن دخل و تصرف می‌نمایم؛ من هم‌چون قفلی هستم که خداوند مرا بر در بیت‌المال قرار داده است. اگر او بخواهد مرا برای بذل و بخشش و تقسیم روزی بازمی‌گرداند و اگر مرا قفل نماید، در آن بسته باقی می‌ماند»؛ اگر خواسته باشیم این سخن را به هر صورتی توجیه و تعبیر نماییم، بازهم منظورش این بوده است که او نماینده اجرای شریعت خداوند در میان مردم است، نه این که او از جانب خداوند مدرک و سندی را برای حکومت خود در اختیار دارد (قرضاوی، ۱۳۷۹: ۱۰۰).

۶-۳. ابوحنیفه و حمایت از ابراهیم و نفس ذکيه

امام ابوحنیفه قیام علیه رهبران ظالم را جایز می‌دانست و در واقع در همین نکته است، که بسیاری از فقیهان با ابوحنیفه مشکل داشتند؛ مخصوصاً فقیهانی که با دولت زمان خویش هم‌کار بودند. مردم در دین پادشاهان خویش اند (التیمی، بی‌تا: ۴).

عمر بن شبّه می‌گوید ابونعیم به من گفت که: از زفر بن هذیل شنیدم که می‌گفت: ابوحنیفه در حمایت از ابراهیم بن عبدالله بن حسن اعلاناً حمایت می‌کرد، به او گفتم: به خدا که خاتمه نمی‌دهی تا این که بیایند و طناب‌ها را بر گردن ما بگذارند. ابونعیم می‌گوید: صبح شد. می‌خواستم نزد ابوحنیفه بروم، دیدم پشت سر عیسی بن موسی بر مرکب سوار است، رنگ و صورت پریده؛ سپس به بغداد نزد منصور بردند (بغدادی، ۱۵/۲۰۰۱: ۴۵۲ و الذهبی، ۱۴۰۸: ۳۵؛ الاصفهانی، بی‌تا: ۳۱۰).

العقیلی از محمد بن عثمان، از ابو عامر عبدالله بن براد از عبدالله بن ادریس روایت می‌کند، که ابوحنیفه در جای گاه خود نشسته بود و دو نفر در مورد خروج همراه ابراهیم از وی استفتا می‌کردند و او می‌گفت: «اخراجا اخرجا»؛ یعنی همراه او خارج شوید (الوادعی، بی‌تا: ۱۳۵؛ الاصفهانی، بی‌تا: ۳۱۳). روایت است هنگامی که ابراهیم علیه منصور قیام کرده بود، زنی نزد ابوحنیفه آمد و گفت: پسر من این مرد را می‌خواهد (می‌خواهد با ابراهیم قیام کند) و من مانع آن می‌شوم. ابوحنیفه گفت مانع او نشو؛ هم‌چنین حماد بن اعین می‌گوید: ابوحنیفه مردم را به کمک ابراهیم ترغیب و آنها را به پی‌روی از آن امر می‌نمود... (ابوزهره، ۱۹۴۷: ۱۸۳؛ الاصفهانی، بی‌تا: ۳۲۵). انتقاد ابوحنیفه در صنف

درسی وی از حکومت عباسی‌ها بسیار صریح بود؛ چنان‌که بسیاری از مورخان سبب مرگ وی را پاسخ بر انتقادهای او می‌دانند (الدسوقی، ۱۹۸۷: ۵۱).

۶-۳. ابوحنیفه و هدایای خلفا

بنا بر قول حسن بن زیاد اللؤلؤی، امام ابوحنیفه هرگز هدیه یا تحفهٔ توان‌گران را نمی‌پذیرفت (الذهبی، ۱۴۰۸: ۴۲). منصور ابوحنیفه را به خود نزدیک می‌کرد. قدر و منزلت وی را بزرگ می‌داشت و به آن بخشش‌های بسیاری می‌داد؛ اما هنگامی که ابوحنیفه بخشش‌ها را نمی‌خواست، به آرامش و حيله آن‌ها را برمی‌گرداند. میان منصور و زن آزادهٔ او مشکل به سبب بی‌میل بودن به آن به میان آمد. زن از منصور عدالت خواست. منصور گفت: آن‌که در میان من و تو داوری کند در حکومت ما به کی رضایت داری؟ زن گفت: به ابوحنیفه، منصور نیز با آن موافقت نمود. ابوحنیفه را حاضر کردند و منصور به او گفت: ای ابوحنیفه، زن آزادشدهٔ من با من مخاصمت می‌کند. بین من و او انصاف برقرار کن. ابوحنیفه گفت: امیرالمؤمنین باید سخن بگویند تا من بدانم؟ منصور گفت: ای ابوحنیفه برای یک مرد چند ازدواج حلال است، که بین آن‌ها جمع کند؟ ابوحنیفه گفت: چهارتا و چند کنیز؟ گفت: هرچه خواسته باشد برای آنان عدد نیست. منصور گفت: و آیا جایز است کسی خلاف آن را بگوید؟ گفت: نه خیر. منصور به زنش گفت: شنیدی؟ اما ابوحنیفه گفت: خداوند این را برای اهل عدل قرار داده است. کسی که عدالت نتواند یا این‌که از آن ترسی داشته باشد، باید از یکی تجاوز نکند. خداوند می‌فرماید: اگر می‌ترسیدید که عدالت نتوانید؛ پس یکی. ما باید به ادب خداوند متأدب باشیم و از مواعظ آن پند بگیریم. منصور سکوت کرد و سکوت آن به طول انجامید. ابوحنیفه برخاست و رفت. هنگامی که به خانهٔ خویش رسید، زن منصور خادم را با مال، لباس، کنیز و مرکب مصری به وی فرستاد. ابوحنیفه آن‌ها را رد کرد و به خادم گفت: سلام من را به او برسان و به او بگو: که من به خاطر دینم چیره شدم و این را به خاطر خدا بر پاداشتم و به این، تقرب با هیچ‌کسی را نمی‌خواهم و دین خویش را به این‌ها ملوس نمی‌کنم (ابوزهره، ۱۹۴۷: ۴۳).

۶-۴. توصیه به حاکمان

توصیه‌های ابوحنیفه بیش‌تر در این زمینه به‌گونهٔ مستقیم نیست؛ بل که این توصیه‌ها را به شاگردان خود کرده تا در برخورد با پادشاهان از آن مستفید شوند؛ چنان‌که به ابو یوسف می‌گوید: «به پادشاه احترام داشته باش و منزلت آن را بزرگ دار. هرگز پیش روی آن دروغ نگو^۱. در هر زمان و در هر حال پیش آن نرو تا این‌که برای حاجت علمی از تو دعوت می‌کند؛ اگر با آن زیاد نشست و برخاست داشته باشی، هیبتت ضعیف و منزلت تو کم می‌شود» (الشکعه، ۱۹۸۳: ۱۹۶)؛

از این رو، امام ابویوسف از این توصیه‌ها بهره‌مند شده و در زمان نیاز آن، به آن عمل می‌کند؛ چنان‌که در مقدمه کتاب خراج، که ابویوسف آن را برای اداره حکومت اسلامی به توصیه هارون الرشید نوشت و حکومت وی آن را در امور حکومت‌داری برای همه سرزمین‌های اسلامی لازم‌الاجرا کرد. ابو یوسف به هارون الرشید توصیه‌های بارزش را نیز ارائه فرموده است. در یکی از این توصیه‌های آمده است:

... بنابراین، زهار آن چه را خداوند از مهمات این ملت و رعایا به تو مفوض گردانیده ضایع سازی؛ زیرا، توانایی و نیرومندی در ضمن انجام عمل به حکم خدا مسیر می‌گردد. کار امروز را به فردا مینداز؛ زیرا چون کار امروز به فردا گذاری، امروز را ضایع و هدر ساخته‌ای. همانا اجل نزدیک‌تر از امید درازی عمر است. هوش یار باش و بر اجل به عمل سبقت بگیر؛ زیرا بعد از اجل، امکانی برای تدارک عمل نیست. همانا امیران و پادشاهان انجام همان وظایفی را باید به حضور پروردگار خود ثابت نمایند، که یک نفر چوپان موظف است انجام همان عملیات را به حکم شرعی اجرا کند؛ اگرچه آن ولایت یک‌ساعتی از روز به تو محول گردیده باشد ... (جرجاوی، ۲/ ۱۳۸۸: ۵۵۰).

در توصیه دومی که نیز در مقدمه کتاب مزبور آمده است، ابویوسف رُک و پوست‌کنده به‌عنوان یکی از عالمان دین مبین اسلام، نسبت به آن چه در آن زمان احساس مسؤلیت می‌کرد، سخن می‌گوید و در سخنان خویش همه آن چه یک ره‌بر و حاکم اسلامی باید داشته باشد، بیان می‌کند. ابویوسف علی‌رغم این که قاضی‌القضات دولت اسلامی هارون الرشید بود، هیچ دغدغه‌ی از برکنار شدن خویش، نسبت به آن چه می‌گفت نداشت؛ بل که مسؤلیت آن به‌عنوان پاس‌دار اسلام مقدم بر تمام امور بود.

... همانا من به تو سفارش می‌کنم تا آن چه خدا تو را نگهبان آن قرار داده حفاظت نمایی و ملاحظه آن چه را بر تو لازم گردانیده، کاملاً رعایت فرمایی و در دوران امارت خود به هیچ امری جز به امور خلافت و آن هم برای اصلاح آن نظر نیندازی؛ زیرا اگر این سفارش را به کار نبندی، آسانی اداره امور بر تو به دشواری مبدل و وظایف محوله در نظر تو مجهول و غیر مأنوس و آیین و علامت آن‌ها محو و ناپود گردیده، میدان وسیع انجام‌وظیفه بر تو تنگ می‌شود. امور مشروعه در نظر تو ناپسند و کارهای غیرمشروع به‌دیده تو مستحسن می‌نماید؛ بنابراین، هم‌اکنون با نفس خود مبارزه فرما همان طوری که با فلج‌زده به وسیله ماساژ و غیره مبارزه می‌نماید و آن مبارزه اگرچه به‌ظاهر او را ناراحت می‌سازد، لیکن در نتیجه به نفع و بهبود او تمام می‌شود... (جرجاوی، ۲/ ۱۳۸۸: ۵۵۳).

۶-۵. شعار ابوحنیفه در مورد حاکمان

ابوحنیفه در این زمینه شعارهای متعددی دارد، که از آن میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. با پادشاه مانند آتش باش، از آن فایده ببر؛ اما از آن دورباش؛ زیرا اگر به آن نزدیک شوی تو را می‌سوزاند و اذیت می‌کند؛
۲. اگر پادشاه تو را عهده‌دار منصب می‌کرد قبول نکن؛ مگر این که بدانی اگر قبول نمی‌کردی مردم از آن متضرر می‌شود و بعدازاین که بدانی که تو را به خاطر علم تو منصوب می‌کند؛
۳. اگر از پادشاه چیزی را دیدی که با علم مخالف بود، آن را با اطاعت از آن و تنها به خودش تذکر بده؛ زیرا او از تو قوی‌تر است؛
۴. دوری از پادشاه خیر و ترک مصاحبت با آن صواب است؛
۵. در بیان حق هیچ‌کس را محترم مشمار، اگرچه پادشاه باشد؛
۶. احساس نزدیکی با سلاطین مکن، هرچند که تو را نزدیک خود بسازند؛ زیرا آنان نیازهای خویش را به تو واگذار می‌کنند؛ اگر به آن‌ها اقدام کنی به تو اهانت است و اگر نکنی از تو عیب می‌گیرند (الشکعه، ۱۹۸۳: ۱۹۶)؛
۷. بدان که سلطان آن‌چه برای خودش می‌خواهد به دیگران روا نمی‌دارد؛
۸. در جوار خانه سلطان سکونت مکن؛
۹. در محاکمه سلاطین حضور به هم‌نرسان؛ مگر این که چنان که سخن گفتی در مقابل حق تسلیم شوند؛ زیرا اگر در حضور شما کار خلافی انجام دهند و نتوانی از آن جلوگیری کنی، مردم فکر می‌کنند که در مقابل اعمال ناروای سلاطین، حق‌السکوتی گرفته‌ای، در جلسه علمی از خشم پرهیز (اصلاح، ۱۳۹۴: ۷).

۶-۶. تقابل و تسامح حنفی‌ها با عباسیان

در زمان نخستین خلفای عباسی، آنان برای تثبیت قدرت و مشروعیت حکومت‌شان، به علمای معتزله و شیعه نیاز داشتند. پس از تثبیت قدرت، برای ادامه حیات، نیازی به معتزله نبود و شیعه، رقیبان جدی به‌شمار می‌رفت؛ از این‌رو، حاکمیت، به سمت اهل سنت گرایید و در این دوره، تعامل عالمان سنی با خلافت بیش‌تر شد (دلیر و کریمی قه‌می، ۱۳۹۴: ۳۵).

همان‌طوری که ملاحظه می‌شود، تعاملات علمای اهل سنت با خلافت عباسی نیز فراز و نشیب‌های بسیاری داشته است. این تعامل گاه با اجبار و اکراه، گاه با اشتیاق و تمایل، گاه بانگیزه‌های مذهبی و گاه بانگیزه‌های سیاسی و اقتصادی، صورت می‌گرفته است. برخی از رفتارهای عالمان مذاهب نیز در واکنش به سیاست‌های حاکمیت در هم‌سویی با مذهب خاص صورت می‌گرفت (دلیر و کریمی قه‌می، ۱۳۹۴: ۴۳).

نحوه برخورد و روابط امام ابوحنیفه و شاگردان ارشد آن، به ویژه امام محمد بن حسن، نمایان‌گر این مطلب است که گاهی پیش‌وایان این مذهب با حاکمان عباسی سخت در تقابل قرار داشتند، تا جایی که به خاطر عدم پذیرش دستورهای خلیفه عباسی شلاق خوردند و به زندان رفتند؛ اما تعداد دیگری از پیش‌وایان این مذهب با تسامح خاصی با حاکمان عباسی رفتار کردند؛ چنان‌که بزرگ‌ترین مقام قضاوت (قاضی‌القضات) را از آن خویش نمودند و باعث توسعه و رشد فوق‌العاده مذهب حنفی با استفاده از نظام و امکانات دولتی شدند.

به هر صورت، دولت عباسی از میان رفت و اکنون جز نامی از ابوجعفر منصور و نواده‌گان وی باقی نمانده است؛ درحالی‌که مذهب ابوحنیفه پابرجاست و همه‌روزه به ارزش وی افزوده می‌شود؛ در هنگام ذکر قاعده‌یی از قواعد شرع، به عبارتی امری از امور دین سخنی از ابوحنیفه وجود دارد و نامش هم چنان در سینه‌ها جاویدان و باقی است.

۷. مناقشه

در مورد روی‌کرد امام ابوحنیفه در قبال استبداد سیاسی، روایت‌های متفاوت و متعددی مطرح است. عده‌یی از این روایت‌ها، شخصیت امام ابوحنیفه را تأثیرگذارترین فرد آن زمان در راه مبارزه با استبداد سیاسی می‌دانند؛ اما تعدادی دیگر، امام را متهم به همکاری و هم‌یاری با حاکمان زمان می‌نمایند و آن را نیرو و استعداد بالقوه ثبات حکومت‌های استبدادی معرفی می‌کنند. در این میان تردیدی در این نیست که امام ابوحنیفه با حکومت‌ها و حاکمان مستبد سر سازگاری نداشته و هم‌واره جانب مستضعفان و نیروهای مردمی را گرفته و از حق‌خواهی طبقات مختلف در برابر حاکمان خودرأی و استبداد سیاسی حمایت کرده است؛ چنان‌که این حمایت‌ها و جانب‌داری‌ها باعث گردید تا بارها به زندان برود و سرانجام در این راه جان خویش را فدا سازد.

نتیجه‌گیری

در نتیجه می‌توان چنین بیان کرد که: روی‌کرد امام ابوحنیفه در قبال استبداد سیاسی و خودکامه‌گی دولت‌مردان آن روزگار، از نقد دیدگاه‌ها و عمل‌کردهای آنان در قالب مبارزات مسالمت‌آمیز شروع تا مبارزات سخت و حمایت از مخالفان سیاسی و حتا نظامی دولت‌های حاکم جریان داشته است. او که خود در عمل با تصمیمات استبدادی سیاسیون رودررو بود، از امتناع و رد صریح و مستقیم پیش‌نهادهای حاکمان هیچ ابایی نداشت. بارها در تقابل با حاکمان و با استدلال‌های منطقی و فقهی خویش طرف مقابل را مغلوب ساخت. رویه‌یی که در نهاد شاگردان او نیز جا گرفت و آنان نیز در مقابل استبداد سیاسی حاکمان سر فرود نیاورند. این روی‌کرد در میان

احناف هم‌چنان ادامه یافت و امروزه اکثر اندیش‌مندان و فقیهان حنفی‌مذهب با توسل به دیدگاه و نظریات امام در مقابل رفتارها و عمل‌کردهای استبدادی، ایستاده‌گی می‌کنند. هرچند تعداد بسیاری دیگر برای رسیدن به مقام و منزلت و به پی‌روی از دستورات حاکمان، مناصب فرمایشی آنان را پذیرفتند.

سرچشمه‌ها

۱. قرآن کریم.
۲. ابو زهره، امام محمد. (۱۹۴۷). **ابوحنیفه حیات، عصره، آرائه و فقه**. ناشر. دارالفکر العربی. نسخه الکترونیکی. قابل دسترس: <<https://waqfeya.net/book.php?bid=1327>>.
۳. ابوزهره، امام محمد. (۱۴۳۰). **تاریخ مذاهب الاسلامی**. القاها: ناشر. دارالفکر العربی. الطبع؟
۴. الاصفهانی، ابی الفرج. (بی‌تا). **مقاتل الطالبیین**. شرح و تحقیق: السید احمد صقر. کجا: منشورات الشریف الرضی.
۵. اصلاح، پای‌گاه اطلاع‌رسانی. (۱۳۹۴). «**کارنامه امام ابوحنیفه**». <www.islahweb.org>.
۶. الأفغانی، مولوی محمد ملاعبدالله. (۱۳۹۹). **عقود الجمان فی مناقب الامام الاعظم ابی حنیفه النعمان**. رساله لنیل درجه الماجستیر. جامعه الملک عبدالعزیز. اشراف احمد فهمی ابوسنه. المملكة العربیة السعودیة.
۷. بغدادی، الامام ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب. (۲۰۰۴). **تاریخ البغداد**. ضبط و تحقیق صدقی جمیل العطار. الجزء الحادی عشر. الطبع الاولی. بیروت - لبنان: دارالفکر.
۸. بغدادی، الامام ابوبکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب. (۲۰۰۱). **تاریخ مدینه السلام** (تاریخ بغداد). الجزء الخامس عشر. حققه. ضبط نصه و علق علیه. بشار عواد معروفم. بیروت - لبنان: دارالغرب الاسلامی.
۹. التیمی، عبدالنبی. (بی‌تا). **الخلافا بین المنصور و ابی حنیفه فی مسئلة القضاء**. قسم التاريخ. کلیه الآداب. عراق: جامعه الکوفه.
۱۰. جرجاوی، علی احمد. (۱۳۸۸). **حکمت و فلسفه شریعت**. مترجم: عبدالواحد احراری. تربت‌جام: انتشارات شیخ‌الاسلام.
۱۱. خضر بک، شیخ محمد. (۱۳۹۲). **تاریخ حقوق اسلامی**. مترجم: سیدهاشم موسوی آبگرم. تهران: نشر احسان.

۱۲. الدسوقی، محمد. (۱۹۷۸). الامام محمد بن الحسن الشیبانی و اثره فی الفقه الاسلامی. الدوحه - القصر: دارالثقافه.
۱۳. دلیر و کریمی قهی، نبیره و منصوره. (۱۳۹۴). «رفتارهای سیاسی علمای شاخص اهل سنت و امامیه با خلافت عباسی». فصل نامه علمی - ترویجی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت) سال یازدهم. دوره جدید. شماره ۴۲. صص ۳۵-۴۸. قابل دسترس: <http://ensani.ir/fa/article/359488/>
۱۴. الذهبی، الامام الحافظ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان. (۱۴۰۸). مناقب الإمام ابی حنیفه و صاحبه ابی یوسف و محمد بن الحسن. الطبعة الثالثة. بیروت - لبنان، بحیدر آباد الدکن بالهند: لجنة إحياء المعارف النعمانية.
۱۵. الذهبی، الامام الحافظ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان. (۱۹۹۶). سیر اعلام النبلاء. الطبعة الحادی عشره. بیروت: مؤسسه الرساله.
۱۶. الشکعه، مصطفی. (۱۹۸۳). الامام الاعظم ابوحنیفه النعمان. بیروت: دارالکتب اللبنانی.
۱۷. شیبه الحمد، عبدالقادر. (۱۴۳۳). الادیان والفرق و المذاهب المعاصر. الطبعة الرابعه. الرياض - المملكة العربیة السعودیة: مکتبه فهد الوطنیه.
۱۸. الصیمری، القاضی ابی عبدالله حسین بن علی. (۱۹۸۵). اخبار ابی حنیفه و اصحابه. الطبعة الثانية. بیروت - دمشق: عالم الکتب.
۱۹. غاوجی، وهبی سلیمان. (۱۹۹۳). ابوحنیفه النعمان (امام الائمة الفقهاء). الطبعة الخامسة. دمشق - بیروت: الناشر دارالقلم.
۲۰. الغزی، تقی الدین. (۱۴۰۳). «الطبقات السنیة فی تراجم الحنفیه». www.al-mostafa.com
۲۱. قرضاوی، یوسف. (۱۳۹۶). فقه سیاسی. مترجم: عبدالعزیز سلیمی. ج دوم. تهران: نشر احسان.
۲۲. الکملائی، محمد حفظ الرحمن. (۲۰۰۷). مکانه ابی حنیفه فی الفقه و الحدیث. الطبعة الثانية. داکا: مکتبه شیخ الاسلام.
۲۳. المودودی، ابو الاعلی. (۱۹۷۸). الخلافة الملك. الكويت: دارالقلم.
۲۴. نجار، اسعد. (۱۹۳۴). «امام ابوحنیفه در هاله دشمنان و هواداران متعصب». مترجم: مهران موحد. ناشر: روزنامه ماندگار. سال هشتم. شماره ۱۹۳۴. چهارشنبه، ۸ جدی ۱۳۹۵. قابل دسترس در:

۲۵. الوادعى، ابى عبدالرحمن مقبل بن هادى. (بى تا). نشر الصحيفه فى ذكر الصحيح من اقوال أئمه الجرح و التعديل فى ابى حنيفه. القايره: دارالرحمن.
۲۶. الهيمى، الشيخ شهاب الدين احمد بن حجر. (بى تا). الخيرات الحسان فى مناقب الامام الاعظم أبى حنيفه النعمان. طبع على تفقه مولوى محمد عبدالله جيتيكر و شركائه فى بومى الهند سنه ۱۳۲۴ (طبع بمطبعه السعاده بجوار محافظه مصر).